



Examining and Explaining the Relationships and Linkages between multiculturalism, Citizenship, and Peace with an Emphasis on the Iranian Context

Alireza Sadeghi¹ 

I- Associate Professor of Curriculum Studies and Multicultural Education, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: sadeghi.edu@gmail.com

Date received:2025/03/31

Date revised:2025/05/14

Date accepted:2025/05/18

Doi:10.22034/ipsan.2026.584347.1012

Extended Abstract

Introduction

Religious, sectarian, ethnic, cultural, linguistic, and gender diversity constitute a defining feature of the contemporary world. All societies possess a certain degree of this diversity. The recent paradigm shift has reoriented the understanding of diversity—from a challenging, threat-based tradition toward a treasure-based, opportunity-oriented perspective.

This article pursues three interconnected primary objectives. First, it aims to explain and compare the relationships and linkages among the three concepts of multiculturalism, citizenship, and peace in light of the existing theoretical literature. Second, drawing upon historical discourses and relevant documents, it seeks to adapt these relationships and linkages to the Iranian context. Finally, it endeavors to enrich the academic discourse and offer practical insights for the simultaneous reinforcement of these three concepts.

Methodology

The method employed in this study is analytical-deductive. This is a theory-driven approach wherein the researcher commences with a predetermined theoretical framework or hypothesis, subsequently analyzing data to confirm or refine that theory. The analytical-deductive research method consists of the following five steps: a) Defining the theoretical framework: Selecting an existing theory or model as the foundation of the research. b) Formulating research questions: Translating the theory into testable questions or hypotheses. c) Data collection: Gathering data based on the predefined theoretical framework. d) Deductive coding: Applying predetermined codes and themes to the data. e) Analysis and interpretation: Assessing the degree of alignment between the findings and the initial theory.

Result and discussion

The findings indicate that the comprehension of certain concepts is contingent upon understanding their interrelated counterparts. For instance, the concept of multiculturalism (diversity) cannot be adequately explained without grasping related concepts such as citizenship, democracy, justice, and peace. The meaningful interpretation of multiculturalism is contingent upon its interconnection with these other concepts. Understanding the relationships among diversity (multiculturalism), the equitable distribution of resources and opportunities without any hierarchy or discrimination (citizenship), and the realization of a desirable collective condition (positive peace) necessitates an integrated theoretical framework. The article argues that multiculturalism, citizenship, and peace are components of a dynamic system wherein the absence or weakness of any one component renders the achievement of the others either impossible or fragile.

Conclusion

This study demonstrates that Iranian society is situated amidst an ambiguity and a gap between the country's multicultural reality and a hierarchical perspective—identified as the most significant obstacle to the realization of citizenship and, consequently, the attainment of positive peace. Appropriate measures are required to address this situation. In its final section, drawing upon this conceptual model and considering the specific conditions of Iran, the article proposes coherent strategies for the simultaneous strengthening of all three concepts to transcend this ambiguity.

Keywords

Multiculturalism, Citizenship, Peace, Iran.



بررسی و تبیین نسبت‌ها و پیوندهای مفاهیم چند فرهنگی، شهروندی و صلح با تأکید بر زمینه ایران

علیرضا صادقی^۱ 

۱ دانشیار مطالعات برنامه درسی و آموزش چند فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. ایمیل:

sadeghi.edu@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸

Doi:10.22034/ipsan.2026.584347.1012

چکیده

هدف پژوهش: این مقاله سه هدف اصلی و مرتبط به هم دارد؛ ابتدا قصد دارد نسبت‌ها و پیوندهای سه مفهوم چند فرهنگی، شهروندی و صلح را با توجه به ادبیات نظری موجود مورد تبیین و مقایسه قرار داده، سپس با استناد به مباحث تاریخی و اسناد مربوطه، وجود این نسبت‌ها و پیوندها را با شرایط ایران انطباق دهد. در پایان در پی غنی‌سازی گفتمان علمی و ارائه بینشی کاربردی برای تقویت هم‌زمان این سه مفهوم است.

روش پژوهش: روش مورد استفاده در این پژوهش، روش تحلیلی-استنتاجی است. رویکردی نظریه‌محور که در آن پژوهشگر از یک چارچوب نظری یا فرضیه از پیش تعیین شده شروع می‌کند و سپس داده‌ها را برای تأیید یا اصلاح آن نظریه تحلیل می‌نماید.

یافته‌ها: یافته‌های این پژوهش نشان داد که درک برخی مفاهیم، با فهم برخی دیگر از مفاهیم مرتبط، ارتباط دارد. به‌عنوان نمونه، نمی‌توان مفهوم چند فرهنگی (تنوع) را بدون درک مفاهیم مرتبط از جمله شهروندی، دموکراسی، عدالت و صلح تبیین کرد. درک این مفهوم هنگامی می‌تواند معنی‌دار باشد که با مفاهیم مرتبط دیگر در پیوند باشد. فهم روابط میان تنوع (چند فرهنگی)، توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها بدون هر گونه سلسله مراتب و عدم تبعیض (شهروندی) و تحقق وضعیت مطلوب جمعی (صلح مثبت)، نیازمند یک چارچوب نظری یکپارچه است. مقاله تأکید دارد سه مفهوم چند فرهنگی، شهروندی و صلح، اجزای یک سیستم پویا هستند که فقدان یا ضعف هر یک، دستیابی به دیگری را ناممکن یا شکننده می‌سازد.

جمع‌بندی: این پژوهش نشان داد که جامعه ایران، در میانه ابهام و شکاف بین واقعیت چند فرهنگی کشور و نگاه سلسله مراتبی به‌عنوان مهم‌ترین مانع دستیابی به شهروندی و در ادامه، نیل به صلح مثبت قرار دارد که باید برای آن تدابیر مناسبی اتخاذ شود. در بخش پایانی مقاله، برای برون‌رفت از این ابهام و بر اساس این الگوی مفهومی، راهکارهایی هماهنگ برای تقویت هم‌زمان این سه مفهوم، با نگاهی به شرایط خاص ایران ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: چند فرهنگی گرای، شهروندی، صلح، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

جهان معاصر عرصه هم‌زیستی و تعامل-تعارض گروه‌های مختلف فرهنگی است. پاسخ جوامع به این واقعیت، طیف گسترده‌ای از «خشونت عریان» تا «همکاری خلاقانه» و «شوق یادگیری» را در بر می‌گیرد. فرضیه پژوهش حاضر بر این پایه استوار است که دستیابی به صلح مثبت، مستلزم عبور از سطوح نازل تعامل (حذف، جداسازی و یکسان‌سازی) در جهت نیل به مراتب بالاتر یک نظام چند فرهنگی مبتنی بر «احترام»، «به رسمیت‌شناسی»، «یادگیری متقابل» و «افتخار به تنوع» و «شهروندی فراگیر» است. در این مقاله تلاش شده است، نسبت‌ها و پیوندهای میان این سه مفهوم تبیین و سپس این مفاهیم بر اساس زمینه جامعه ایران مورد بررسی قرار گیرد. هر چند سه مفهوم چند فرهنگی، شهروندی و صلح، جدای از مفهوم دموکراسی و توسعه نیست و شاید در بررسی مفهوم شهروندی ناگزیر باشیم به این مفاهیم هم نیم‌نگاهی داشته باشیم. اما تاکید بحث اغلب بر روی سه مفهوم یاد شده خواهد بود. در واقع مقاله حاضر مشتمل بر سه بخش عمده زیر خواهد بود: بخش اول) شامل مباحث نظری است که در این بخش سعی خواهد شد هر سه مفهوم اصلی، به تفکیک مورد بررسی و تبیین قرار گیرند. در بخش دوم) نسبت‌ها و پیوندهای مفهومی هر یک، تا حد امکان مکشوف خواهد شد. ج) در پایان، دلالت‌های این سه مفهوم با تاکید بر زمینه ایران مورد کاوش قرار خواهد گرفت و در این بخش تلاش خواهد شد مباحث مفهومی معطوف به زمینه ایران شود. در این بخش مشخص خواهد شد ایران تا چه حد توانسته خود را به ارزش‌های چند فرهنگی نزدیک کند. بخش پایانی مقاله، حاوی پیشنهادهایی برای ارتقای استقرار شهروندی و به تبع آن صلح پایدار در جامعه ایران است.

به نظر می‌رسد، هم به جهت نظری و هم به لحاظ عملی (امکان وقوع)، نمی‌توان سه مفهوم چند فرهنگی، شهروندی و صلح را جدا از هم فرض و بررسی کرد، زیرا هر سه به یکدیگر وابسته هستند. بررسی هر یک بدون بررسی دیگری موجب انفصال مفهوم خواهد شد. نوعی وابستگی متقابل مفهومی در میان آنها وجود دارد. زمانی می‌توان در مورد شهروندی گفتگو کرد که بتوان آرمان و اهداف چند فرهنگی را فهم و رعایت کرد. از سوی دیگر، هنگامی می‌توان از صلح سخن گفت که مفاهیم چند فرهنگی و شهروندی را درک کرد. به همین خاطر این مفاهیم، به هم پیوسته هستند. هر چند به جهت منطقی امکان وقوع، چند فرهنگی‌گرایی قبل از دو مفهوم یاد شده اتفاق می‌افتد، یعنی پیش نیاز تحقق شهروندی و صلح، چند فرهنگی‌گرایی است و تا زمانی که یک گروه و جامعه این معنی را فهم و اصول و روش‌های آن را رعایت



نکنند، بعید است بتوان به صلح پایدار دسترسی پیدا کرد. اما این گونه هم نیست که جهت جریان تعامل، همواره خطی باشد، زیرا فهم و امکان وقوع هر یک بر بهبود یا ارتقا سطح دیگری تاثیرگذار است. رعایت اصول، اهداف و شیوه‌های چند فرهنگی مقدمه تحقق آمال شهروندی و آن دو در نهایت، موجد و موجب صلح خواهند شد. این سه مفهوم را می‌توان یک مجموعه در هم تنیده در نظر گرفت که هر کدام روی دیگری تاثیرگذار است.

ادبیات و پیشینه پژوهش

بادامچی (۲۰۲۵) در پژوهش خود با عنوان «آیا چند فرهنگی گرای لیبرال کی‌ملیکا به ایران قابل انتقال است؟ چالش فدرالیسم چند ملیتی و نقش نادیده گرفته شده دین»، سه هدف اصلی را دنبال می‌کند: (۱) بررسی امکان‌پذیری نظری و عملی انتقال نظریه شهروندی چند فرهنگی ویل کی‌ملیکا به بافت سیاسی-اجتماعی ایران؛ (۲) تحلیل چالش‌های خاص ایران از جمله ترکیب ملی‌گرایی پارسی محور، ساختار متمرکز دولت و نقش محوری دین (تشیع) در انسجام ملی؛ (۳) تمایز میان دو دسته حقوق کی‌ملیکایی یعنی حقوق چند قومیتی^۱ و حقوق خودگردانی چند ملیتی^۲ و آزمون قابلیت کاربست هر یک در ایران. این پژوهش از روش تحلیلی-استنتاجی بهره می‌برد. نویسنده با اتخاذ چارچوب نظری کی‌ملیکا به عنوان مبنا، آن را از طریق تطبیق با اسناد تاریخی، قوانین موضوعه ایران (به ویژه قانون اساسی) و ادبیات سیاسی-اجتماعی معاصر ایران مورد آزمون انتقادی قرار می‌دهد.

الیاسی (۲۰۲۴) در پژوهش خود با عنوان، «جوامع اقلیت شده در ایران: مبارزه برای برابری بدون قید و شرط» که در مجله «مطالعات ایران»، انتشارات کمبریج منتشر شده، چهار هدف اصلی پژوهش را به شرح زیر بیان می‌کند: (۱) آشکارسازی ساختارهای تبعیض نهادی^۳ علیه جوامع قومی، دینی و زبانی در ایران؛ (۲) تحلیل انتقادی گفتمان ملی‌گرایانه حاکم؛ (۳) بازتعریف مبارزات جوامع اقلیت شده؛ (۴) ارائه چشم‌اندازی مبتنی بر عدالت چند ملیتی و مشارکت برابر اقوام در سطوح محلی و ملی ایران. این پژوهش از روش مرور نظام‌مند و تحلیل انتقادی ادبیات^۴ با رویکرد نظریه انتقادی^۵ استفاده می‌کند. یافته‌های این پژوهش بسیار غنی و چند بعدی است. مهم‌ترین یافته‌ها عبارت هستند از: وجود ساختار سلسله مراتبی قومی-ملی، که

1 - Polytechnic rights

2 - Multinational self-government rights

3 - Institutional discrimination

4 - Systematic Literature Review & Critical Analysis

5 - Critical Theory

هویت ایرانی بر پایه برتری پارسی و شیعه تعریف شده، این سلسله مراتب نه تنها در گفتمان رسمی بلکه در توزیع منابع، فرصت‌های شغلی و امکانات آموزشی بازتولید می‌شود.

در پژوهشی (۲۰۲۵) تحت عنوان «معنا کردن زندگی در ایران: بازنمایی‌های اجتماعی نوجوانان پناهنده افغان از طریق رویکرد هنر-محور» که توسط مارتی کاینن^۱ و همکاران انجام شده، سه هدف را دنبال کرده است: (۱) بررسی چگونگی معناسازی^۲ نوجوانان پناهنده افغان (۱۹-۱۰ ساله) ساکن تهران از زندگی روزمره خود در ایران؛ (۲) شناسایی بازنمایی‌های اجتماعی این نوجوانان از روابط افغان-ایرانی، موانع اجتماعی-فرهنگی و آرزوهای آینده؛ (۳) به کارگیری روش‌شناسی هنر-محور^۳ به‌عنوان ابزاری نوین برای دسترسی به لایه‌های عمیق تجربه زیسته پناهندگان نوجوان که با روش‌های کلامی محض قابل دسترسی نیست. تحلیل داده‌ها منجر به شناسایی سه بازنمایی اجتماعی اصلی شده است: ۱- روابط مسئله‌دار بین افغان‌ها و ایرانی‌ها، اکثر شرکت‌کنندگان تجارب مستقیم طرد، تبعیض، تحقیر و خشونت کلامی را گزارش کرده‌اند. نمونه نقل قول: «ایرانی‌ها فکر می‌کنند ما کشورشان را اشغال کرده‌ایم. در مدرسه به ما می‌گویند برو افغانستان. در مقابل، برخی شرکت‌کنندگان از تجارب مثبت با همسالان ایرانی سخن گفته‌اند. این روابط دوستانه، به‌ویژه از طریق بازی و فعالیت‌های مدرسه، به‌عنوان منبع امید و حس تعلق عمل می‌کند. ۲- موانع اجتماعی و فرهنگی: شرکت‌کنندگان موانعی چون محدودیت دسترسی به آموزش (به‌ویژه برای کودکان بدون مدرک)، تبعیض در اشتغال والدین و برچسب‌های منفی اجتماعی (مانند «غیر قابل اعتماد» یا «کثیف») را به‌عنوان موانع اصلی زندگی روزمره شناسایی کردند. ۳- امید به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در آینده، مهم‌ترین یافته این پژوهش، وجود «بازنمایی‌های اجتماعی آینده‌نگر» بود.

سلیمی و رحیمی راد (۲۰۲۴) در پژوهشی تحت عنوان «پرورش چند فرهنگی گرایی در آموزش معلمان زبان انگلیسی ایران: واکاوی عمیق ادراکات اساتید و معلمان»، که در اشپرینگر منتشر شده، سه هدف را دنبال می‌کنند: (۱) شناسایی جایگاه خالی چند فرهنگی گرایی در نظام آموزش زبان انگلیسی (ELT) ایران؛ (۲) کاوش در ادراکات اساتید آموزش چند فرهنگی و معلمان زبان انگلیسی ایران درباره مؤلفه‌های یک برنامه آموزش معلم چند فرهنگی؛ (۳) ارائه مدلی بومی از آموزش چند فرهنگی معلمان، متناسب با بافت فرهنگی-اجتماعی ایران. این پژوهش از روش کیفی با رویکرد تحلیل تماتیک، استفاده می‌کند.

1 - Martikainen

2 - Meaning-making

3 - Art-based



شرکت کنندگان شامل دو گروه بودند: ۱) ۱۵ متخصص آموزش چند فرهنگی (شامل اساتید دانشگاه و صاحب نظران) و ۲) ۶۰ معلم زبان انگلیسی ایرانی (۳۰ مرد، ۳۰ زن) با سابقه تدریس متنوع. فراهانی (۲۰۲۴)، امید در میان خشونت: نقش آفرینی جوانان و تجارب یادگیری برای دگرگونی تعارضات اجتماعی در بافت‌های غیر دموکراتیک را عنوان پژوهش خود قرار داده و چهار هدف اصلی برای آن تعریف کرده است: ۱) صدای جوانان و تجارب زیسته آنان از تعارضات اجتماعی و خشونت در بافت ایران به عنوان یک جامعه (نیمه) اقتدارگرا؛ ۲) بررسی درک جوانان از نقش و نقش آفرینی خود در رویارویی غیر خشونت آمیز با این تعارضات؛ ۳) کاوش در تجارب یادگیری و آموزش‌های اجتماعی موجود (درون و بیرون مدرسه) که به شکل‌گیری این درک و نقش آفرینی کمک کرده است؛ ۴) ارائه درکی متقاطع از اینکه چگونه پویایی‌های اجتماعی-ساختاری، فرهنگی و سیاسی با تجارب جوانان از تعارضات اجتماعی تعامل دارد. این پژوهش از روش کیفی با طراحی حساس به جنسیت و طبقه اجتماعی و رویکرد نظریه داده‌بنیاد استفاده می‌کند.

روش تحقیق

روش به کار گرفته شده در این پژوهش، تحلیلی-استنتاجی است. رویکردی نظریه‌محور که در آن پژوهشگر با یک چارچوب نظری یا فرضیه از پیش تعیین شده آغاز می‌کند و سپس داده‌ها را برای تأیید یا اصلاح آن نظریه تحلیل می‌نماید. این روش شامل پنج گام زیر است:

الف) تعریف چارچوب نظری: انتخاب نظریه یا مدل موجود به عنوان مبنای تحقیق. ب) صورتبندی سؤالات پژوهشی: تبدیل نظریه به سؤالات یا فرضیه‌های قابل آزمون. ج) جمع‌آوری داده‌ها: بر اساس چارچوب نظری تعریف شده. د) کدگذاری قیاسی: اعمال کدها و مضامین از پیش تعیین شده بر روی داده‌ها. ه) تحلیل و تفسیر: ارزیابی میزان تطابق یافته‌ها با نظریه اولیه (رابینسون، ۲۰۲۶).

چارچوب نظری

الف) چند فرهنگی گرایی

همان طوری که آمد، مشخصه ثابت اغلب جوامع، تنوع است. چند فرهنگی گرایی^۱ در این متن، فراتر از تنوع و به عنوان یک چارچوب سیاسی و شناختی در نظر گرفته شده و طیفی از سطوح را در بر می‌گیرد:

1 - Robinson

2 - Multiculturalism

از حذف، تحمل، شناسایی، گذر از احترام فعال، تا رسیدن به یادگیری متقابل و در نهایت شهروندی فراگیر که در آن تنوع، مایه افتخار جمعی است (صادقی، ۱۳۹۱: ۱۱۳). این چارچوب، مستلزم به رسمیت شناسی حقوق فردی و حقوق جمعی گروه‌های فرهنگی است (مقصودی، ۱۴۰۳).

از چند فرهنگی تعاریف مختلفی به عمل آمده است. تیلور و هابرماس (۱۹۹۲)، چند فرهنگی را به صورت فرهنگی-فلسفی تعریف می‌کنند. «چند فرهنگی گرایی بر هم‌زیستی هویت‌های فرهنگی متنوع در یک جامعه واحد تأکید دارد و اغلب از گفتگو و احترام متقابل حمایت می‌کند و در عین حال الگوهای یکسان‌سازی را به چالش می‌کشد». مک لارن (لارن، ۱۹۹۴: ۹۸). تعریف انتقادی از چند فرهنگی ارائه می‌کند. مک لارن چند فرهنگی گرایی را مفهومی بحث‌برانگیز می‌داند که نباید آن را با تقلیل فرهنگ به عناصر سطحی، به جای پرداختن به نابرابری‌های ساختاری مربوط به نژاد، طبقه و استعمار قدرت جایگزین کرد (فکوهی، ۱۴۰۰). کی‌ملیکا (۱۹۹۵: ۲۴۶) آن را در قالب سیاسی-اجتماعی تعریف می‌کند؛ کی‌ملیکا چند فرهنگی گرایی را به مثابه یک سیاست یا ایدئولوژی، شناسایی، احترام و حمایت از تنوع فرهنگی در یک جامعه می‌داند که اغلب از طریق چارچوب‌های قانونی و نهادی برای تضمین حقوق و مشارکت برابر همه گروه‌های فرهنگی عمل می‌کند.

بنکس (۲۰۰۴)، یک تعریف آموزشی-انتقادی از آن دارد و معتقد است: «چند فرهنگی گرایی در آموزش به برنامه‌های درسی و شیوه‌های تدریس اشاره دارد که دیدگاه‌ها، تاریخ و مشارکت‌های فرهنگی گروه‌های مختلف را با هدف ارتقای آگاهی انتقادی در میان دانش‌آموزان توصیه می‌کند». یونسکو (۲۰۰۹) نیز، به مدیریت تنوع فرهنگی در سطح ملی یا جهانی اشاره دارد، که اغلب از طریق حمایت از کثرت گرایی، ادغام مهاجران و درک متقابل فرهنگی صورت می‌گیرد. این تعاریف، ابعاد مختلف چند فرهنگی را از منظرهای گوناگون پوشش می‌دهند. اما هسته مشترک همه آنها شناسایی فرهنگ‌ها و احترام به آنها جهت تفاهم فرهنگی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است.

سطوح تفاوت‌ها و نوع مواجهه با تنوع

در خصوص مواجهه با تنوع فرهنگی، مفاهیم مختلفی از سوی افراد مختلفی ذکر شده است. به عنوان مثال واتسون از سه مفهوم «سرکوب»، «استحاله» و «چند فرهنگی» سخن به میان می‌آورد (واتسون، ۱۳۸۳: ۵۱). به زعم ایشان، هدف از سرکوب، حذف؛ هدف از استحاله، ادغام و در چند فرهنگی سخن از شناسایی فرهنگ‌ها می‌باشد. ریس (۲۰۱۵)، پنج سطح دیگر از مواجهه را ذکر می‌کند که برخی با واتسون مشابه و



برخی دیگر جدید است. پنج سطح یکسان‌سازی^۱، ادغام^۲، چند فرهنگی^۳، عدم تبعیض نژادی و شهروندی^۴ ابداع اوست. یکسان‌سازی از نظر ایشان مثال دیگک مذاب است. روند یک سویه‌ای که اقلیت‌ها و فرهنگ‌های قومی، هویت خود را فراموش می‌کنند. این بخش با سطح «سرکوب» واتسون مشابه است. ادغام از نظر ایشان همچون کاسه سالاد است. هویت‌ها تا حدودی حفظ می‌شود، اما همه به نفع گروه غالب ادغام می‌شوند. این سطح نیز با مفهوم استحاله واتسون نزدیکی دارد. در چند فرهنگی، گروه‌های قومی و نژادی هویت پیدا می‌کنند، جریان دو سویه است؛ روابط بر خلاف سطوح قبلی، افقی است؛ ملاقات فرهنگ‌ها است. نقطه اشتراک هر دو در این سطح است و هر دو یک معنی نسبتاً مشابه از آن مستفاد می‌کنند. از نظر ایشان، ضد تبعیض نژادی، سطحی بالاتر از چند فرهنگی گرای است، به نوعی عبور از چند فرهنگی گرای است. همه مهم هستند، فارغ از نژاد، طبقه، قوم، جنسیت و در شهروندی حق برابر مطرح می‌شود. همگان در یک سطح و بدون سلسله مراتب از حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند؛ فارغ از اینکه وابسته به چه زمینه، فرهنگ، دین، نژاد و جنسیتی باشند. چند فرهنگی، جشن فرهنگ‌هاست، اما شهروندی، جشن فرد است، فرد به ما هو فرد. جشن تفاوت‌های فردی در این مرحله اتفاق می‌افتد.

جدول شماره ۱- سیر تکاملی مفهوم چند فرهنگی

۲۰۰۰ به بعد	۱۹۹۷۰ تا ۱۹۹۰	۱۹۷۴ تا ۱۹۸۵	۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴	۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵
شهروندی	عدم تبعیض نژادی	چند فرهنگی	ادغام	یکسان‌سازی

(ریس، ۲۰۱۵)

همان‌طور که در جدول شماره یک آمده، بر اساس دیدگاه ریس (۲۰۱۵)، شکل‌گیری و سیر تکاملی مفهوم چند فرهنگی از دهه پنجاه و شصت میلادی است که به زعم ایشان در این دو دهه، دولت‌ها شروع به یکسان‌سازی افراد و گروه‌ها کردند. در دو دهه بعد وضعیت تا حدودی ارتقا یافت، موضوع جذب یا ادغام اهمیت پیدا کرد. نقطه عطف این سیر تکوینی را شاید در دهه‌های ۷۰ تا ۸۰ میلادی جستجو کرد که اوج رشد موضوع چند فرهنگی گرای بوده است. اما پس از آن بود که انتقاداتی به رویکرد چند فرهنگی شکل گرفت که موضوع عدم تبعیض و شهروندی رشد پیدا کرد. از منظر ریس، از سال ۲۰۰۰ میلادی به

- 1 - Assimilation
- 2 - Integration
- 3 - Multiculturalism
- 4 - Citizenship

بعد، بحث شهروندی به‌عنوان نقطه اوج و تکامل رویکرد چند فرهنگی، اهمیت پیدا کرده است. نگارنده، سطوح پنج گانه ریس را گسترش و سه سطح دیگر نیز به آن اضافه کرد. «حذف^۱» و «جداسازی^۲» را به قبل از یکسان‌سازی و «توسعه اجتماعی^۳» را به بعد از شهروندی منتقل و عدم تبعیض نژادی را هم به جهت قرابت مفهومی با چند فرهنگی و شهروندی حذف نمود.

جدول شماره ۲- سطوح چند فرهنگی

وضعیت مطلوب	وضعیت خوب	وضعیت نسبتاً خوب	وضعیت نامطلوب	وضعیت ناگوار و خشن
توسعه اجتماعی	شهروندی	چند فرهنگی گرای	جداسازی، یکسان‌سازی، ادغام	حذف

در تبیین این دسته‌بندی باید یادآوری کرد که افراد در مواجهه با دیگری‌ها و تفاوت‌ها می‌توانند از حذف افراد، گروه‌ها و یا فرهنگ‌ها، به سوی جداسازی فرهنگ‌ها و اقوام و ملت‌ها تا یکسان‌سازی، ادغام (جذب)، چند فرهنگی و شهروندی و برقراری توسعه اجتماعی پیش بروند. هر چند حذف، طیف متنوعی را شامل می‌شود: از حذف فیزیکی تا حذف عقاید و مناسک و آیین‌های جماعات قومی و فرهنگی. اما در هر حال از حذف به‌عنوان یک گزینه ناگوار و خشن یاد می‌شود. پیامد حذف باز تولید «خشونت» است. در دسته‌بندی جدید، پیامد سطح دوم و سوم یعنی، جداسازی و یکسان‌سازی، «تنفر» است. در این دو سطح، هر چند نوع مواجهه نسبت به قبلی بهتر شده اما پیامد همچنان ایجاد تنفر فردی و گروهی است. سطح بعدی، ادغام یا جذب است. پیامد این سطح «تحمل» است. طبیعی است که این سطح به جهت ارزشی بسیار بهتر از سه سطح قبلی (حذف، جداسازی و یکسان‌سازی) است، اما هر سه این مفاهیم در وضعیت نامطلوب دسته‌بندی می‌شوند. «چند فرهنگی» در سطح نسبتاً خوب دسته‌بندی شده، پیامد این سطح «احترام» است. وضعیت بهتر از سطوح قبلی است. اما در دسته‌بندی اخیر دو وضعیت خوب و وضعیت مطلوب نیز صورت‌بندی شده‌اند. شهروندی در «وضعیت خوب» و «توسعه اجتماعی» در «وضعیت مطلوب» یا بهترین وضعیت دسته‌بندی می‌شوند. پیامد شهروندی «افتخار» و پیامد توسعه اجتماعی «صلح و شوق یادگیری» است. همان‌طور که مشخص است، وضعیت از بدترین حالت مواجهه با مطلوب‌ترین وضعیت مواجهه

1 - Exclusion

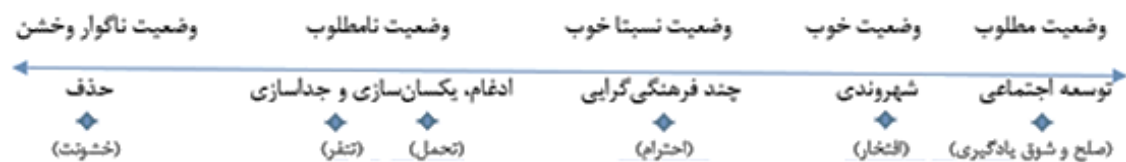
2 - Segregation

3 - Social development



صورت‌بندی شده است. صلح از چند فرهنگی شروع شده، در شهروندی، نهادینه و در توسعه اجتماعی به مرحله پایداری می‌رسد. دیاگرام زیر وضعیت و سطوح مواجهه با دیگری و پیامدهای آن را به روشنی بیان می‌کند.

نمودار شماره ۱- سطوح و پیامدهای چند فرهنگی



ب) شهروندی

مفهوم شهروندی، همچون مفاهیم دوگانه دیگر، به مرور زمان تحول یافته است. به لحاظ تاریخی، همه افراد شهروند محسوب نمی‌شدند. به‌عنوان مثال، فقط مردان و یا صاحبان اموال واجد شرایط شهروند شدن بودند (یونسکو، ۲۰۰۹). واژه شهروندی و مفهوم برخاسته از آن، یک مفهوم مدرن است. در پیشا مدرن هر چه بود، «خود» بود، از «دیگری» خبری نبود (مجلسی، ۱۳۹۷). شهروندی مفهومی مدرن بود که «خود» و «دیگری» را توأمان معرفی و شناسایی می‌کرد. در بستر مدرن، شهروندی یعنی برابری افراد و گروه‌ها، بدون هیچ گونه قید و شرطی، بدون هیچ گونه سلسله مراتبی. در شهروندی است که همگان فارغ از نژاد، جنسیت، دین، مذهب، زبان، رنگ و جهت‌گیری‌های سیاسی-اجتماعی و طبقه اقتصادی و فرهنگی دارای هویت می‌شوند، فاعل شناسا می‌شوند. دیگری در اینجا عین خودی دارای حق است. حاکم از چنان حقی برخوردار است که افراد جامعه از همان حق برخوردار هستند. این حق در ابعاد مختلف آموزشی (تحصیل همگان فارغ از هر تبعیض) حقوقی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به رسمیت شناخته می‌شوند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۲: ۱۳۷).

در طول قرن گذشته، تحت تاثیر توسعه حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی، یک جنبش تدریجی، به سوی درک فراگیری از شهروندی شکل گرفت (أبو- نایمر، ۲۰۰۱). جهان مدرن معتقد به حقوق شهروندی، دیگر نمی‌توانست به طور هم‌زمان معتقد به حقوق پیشا مدرنی و حقوق مدرن افراد باشد. دیگر قابل تصور نبود در جامعه‌ای همه افراد علی‌الظاهر شهروند محسوب شوند، اما عده‌ای دارای حقوق ویژه و خاص باشند. هر چند این موضوع هم اکنون نیز در بسیاری از کشورها قابل مشاهده است. برخی از شهروندان برخی از

حقوق را دارا هستند، اما مثلاً حق انتخاب شدن یا انتخاب کردن ندارند. برخی حق اجرای مراسم‌های دینی خود را ندارند و برخی دیگر نمی‌توانند آزادانه به تحصیل پردازند، به جهت اینکه احتمالاً متعلق به یک دین و آیین خاصی هستند که حاکمیت سیاسی آنها را به رسمیت نشناخته است. در این موارد شهروندی تناقض‌نا (شهروندی پارادوکس) به وجود می‌آید، که با اصول اولیه شهروندی که برقراری برابری و عدالت اجتماعی بدون هر گونه سلسله مراتبی است، در تضاد و تناقض است (کی‌ملیکا، ۱۴۰۲: ۳۲۹). در این جوامع علی‌الظاهر و در عالم نظر شهروندی پذیرفته شده، اما در عمل و اجرا ناقص اجرا می‌شود.

جهانی شدن مفهوم شهروندی را گسترش داد. در این وضعیت، مفهوم شهروندی سنتی به فراتر از دولت‌های ملی گسترش و مفهوم «شهروند جهانی» متولد شد. شهروند جهانی نوعی احساس تعلق به جامعه وسیع‌تر و بشریت مشترک اشاره داشت. تغییرات در محیط‌های جهانی، ایجاد معاهدات بین‌المللی، رشد سازمان‌های چند ملیتی و جنبش‌های جوامع بین‌المللی و جهانی، مباحث مربوط به حقوق بشر، حاکمیت قانون، دموکراسی و عدم تبعیض نژادی از جمله مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده شهروندی جهانی محسوب شدند که امروزه از آن به عنوان «شهروندی معنادار»^۱ یاد می‌شود. این مفهوم بر پیوستگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عین همبستگی به زمینه‌های محلی و ملی تاکید می‌کند (یونسکو، ۲۰۱۴).

ج) صلح

مفهوم صلح نیز مثل بسیاری از مفاهیم علوم انسانی، در طول تاریخ، همواره شاهد تحول و تکوین بوده است. هر چند این مفهوم، یک مفهوم مدرن محسوب می‌شود اما در بسیاری از تمدن‌های اولیه مانند روم، مفهوم صلح (Pax) به کار رفته است که غالباً به معنای غلبه نظامی و آرامش ناشی از ترس بود. صلحی که از طریق قدرت قهرآمیز و یکپارچه‌سازی اجباری امپراطوری ایجاد می‌شد (مجلسی، ۱۳۹۷). در ادیانی مانند اسلام و مسیحیت، صلح ریشه در معنویت و عدالت دارد. در اسلام، مفهوم «سلام» هم به معنای صلح و هم تسلیم در برابر خداوند آمده است. قرآن بر عدالت، پیمان‌ها و مصالحه تأکید دارد (مثلاً آیه ۸ سوره مائده: «وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»). صلح‌نامه‌هایی هم مانند صلح حدیبیه نمونه عملی است. در مسیحیت، «صلح الهی»^۲ در قرون وسطی تلاش کلیسا برای محدود کردن جنگ بود. عیسی مسیح در انجیل می‌گوید: «خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (انجیل متی ۹: ۵).

1 - Meaningful citizenship

2 - Pax Dei



در عصر روشنگری، فلاسفه صلح را نه صرفاً به عنوان وضعیت طبیعی، بلکه به عنوان پروژه‌های عقلانی و مبتنی بر قرارداد، مورد توجه قرار دادند. کانت در رساله «صلح پایدار، طرح فلسفی» (۱۷۹۵)، سه شرط اساسی برای صلح دائمی ارائه می‌دهد: ۱- جمهوری‌خواهی در دولت‌ها، ۲- اتحادیه‌ای از دولت‌ها (فدراسیون آزاد)، ۳- حق جهان‌وطنانه. کانت صلح را نه به معنای توقف موقت جنگ، بلکه به عنوان «وضعیتی که تمام اختلافات از طریق شیوه‌های غیر خشونت‌آمیز حل و فصل شوند» تعریف کرد. پس از دو جنگ جهانی بود که مفهوم صلح به طور نظام‌مند مورد مطالعه قرار گرفت. گالتونگ^۱ (۱۹۶۹)، برای اولین بار تمایز میان «صلح منفی» (فقدان خشونت مستقیم و جنگ) و «صلح مثبت» را مطرح کرد. به گفته او، صلح مثبت مستلزم رفع خشونت‌های ساختاری، ستم‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و جلوگیری از فقر شدید و تبعیض نژادی است.

در مطالعات معاصر، نظریه‌های مختلفی در خصوص صلح مطرح شد که از جمله آنها نظریه مشهور صلح دموکراتیک^۲ است. بنا بر این نظریه، دموکراسی‌های لیبرال با یکدیگر نمی‌جنگند (یا احتمال جنگ در آنها کم است). دلیل آن را ارزش‌های مشترک، هنجارهای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پاسخگویی رهبران به شهروندان می‌دانند (دیل^۳، ۱۹۸۳ و روست و آیل^۴، ۲۰۰۱). نظریه بعدی که مورد توجه قرار گرفت، نظریه انتقادی و «صلح‌رهایی‌بخش»^۵ است. این نظریه گام را فراتر گذاشته و بر عدالت، قدرت و گفت‌وگو تمرکز دارد. این نظریه تأکید می‌کند که صلح واقعی مستلزم رهایی از سلطه در تمام اشکال آن است (ریچموند^۶، ۲۰۱۴). این نظریه در واقع نقدی است بر اینکه چگونه تحمیل نهادهای دموکراتیک غربی گاهی به بی‌ثباتی می‌انجامد.

اخیراً نظریه‌های دیگری در خصوص صلح به وجود آمده که به نوعی نظریه‌های پیشرو در این زمینه محسوب می‌شوند. نظریه‌های صلح پایدار^۷، صلح فمینیستی^۸ و صلح زیست‌محیطی^۹ از جمله آنهاست. در نظریه صلح پایدار، بر هویت‌ها، فرهنگ و روایت‌های مشترک تأکید می‌شود. صلح زمانی پایدار است که

-
- 1 - Galtung
 - 2 - Democratic Peace Theory
 - 3 - Doyle
 - 4 - Russett, & Oneal
 - 5 - Critical Theory & Emancipatory Peace
 - 6 - Richmond
 - 7 - Sustaining Peace
 - 8 - Feminist Peace Theory
 - 9 - (Ecological Peace)

توسط هنجارها و باورهای مشترک در یک جامعه پشتیبانی شود (لدرچ^۱، ۲۰۰۵). در صلح فمینیستی، صلح واقعی تنها با درگیر کردن زنان و توجه به ابعاد جنسیتی خشونت و امنیت ممکن است. در این نظریه بر پیوند خشونت خانگی و خشونت بین‌المللی تأکید می‌شود (جابر ج^۲، ۲۰۱۵) و در صلح زیست‌محیطی، امنیت انسانی و صلح به سلامت محیط زیست گره زده می‌شود. کمبود منابع (آب، زمین) می‌تواند به جنگ منجر شود و همکاری زیست‌محیطی می‌تواند صلح‌ساز باشد (ایده^۳، ۲۰۲۰). همان‌طور که مشاهده می‌شود، مطالعات صلح از یک مفهوم ایستای سلبی (نبود جنگ) به سوی مفهومی پویا، ایجابی و چند بعدی حرکت کرده که در برگیرنده عدالت اجتماعی، برابری، پایداری زیست‌محیطی، مشارکت فراگیر و تحول روابط است. این سیر نشان می‌دهد که صلح دیگر یک آرمان انتزاعی نیست، بلکه دانشی میان‌رشته‌ای و عملی است که برای تحقق آن به تحلیل قدرت، اقتصاد، فرهنگ و روان‌شناسی اجتماعی نیاز داریم.

یافته‌های تحقیق

صلح و نسبت مفهومی آن با چند فرهنگی گرایی و شهروندی

در ادامه مقاله، مفهوم صلح بر اساس آنچه در مبانی نظری گذشت با مفاهیم شهروندی و چند فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر اساس مباحث مطرح شده و نظر به جامعیت سطوح هفتگانه معرفی شده در این مقاله، نسبت به موارد قبلی، این سطوح ملاک عمل تبیین قرار گرفته و نسبت‌ها و پیوندهای این سه مفهوم به شرح زیر تبیین می‌شود.

سطح ۱: حذف^۴

در این مرحله نفی کامل وجود یا حق حیات گروه‌های فرهنگی متفاوت، محتمل است. این سطح مبتنی بر ایدئولوژی خلوص قومی یا فرهنگی خیالی است و «دیگری» را به‌عنوان آلودگی یا تهدید وجودی تصور می‌کند. پیامد این نوع سیاست، بازتولید خشم و خشونت است. این سطح مستقیم‌ترین شکل خشونت (فیزیکی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی) را تجویز و مشروعیت می‌بخشد. خشونت در اینجا ابزار اصلی ایجاد «نظم» تک‌فرهنگی تصور شده است (استوارت^۵، ۲۰۱۰). نسبت آن با شهروندی، نگاه پیشا مدرنی و نداشتن

1 - Lederach

2 - Sjoberg

3 - Ide

4 - Exclusion

5 - Stewart



حق حیات دیگری و نسبت آن با صلح، تقابل کامل است. دیگری در اینجا به عنوان دشمن/تهدید محسوب می شود. جامعه در این حالت یا در جنگ آشکار است یا در آستانه آن.

سطح ۲: جداسازی^۱

پذیرش اجباری وجود فیزیکی «دیگری»، اما در فضایی کاملاً جدا و معمولاً فرودست. این نوع مواجهه نیز بازتولید خشونت می کند. خشونت در این سطح، ساختاری و نمادین است. تبعیض نهادینه شده، محرومیت سیستماتیک و کلیشه پردازی های تحقیرآمیز، بی اعتمادی عمیق و خشم فرو خورده ای ایجاد می کند که می تواند به خشونت دوره ای بینجامد (Fredrickson, 1981). نمونه تاریخی آن، رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و آمریکاست. جداسازی صندلی های اتوبوس، سالن های کار و غذاخوری برای سفیدپوستان و رنگین پوستان، کلاس های جدا برای دختران و پسران، تفکیک مناطق مسکونی نمونه های تاریخی و برجسته آن در این دو کشور برای دهه قبل از ۱۹۶۰ می باشد. نسبت آن با شهروندی، نگاه پیشا مدرنی، جهت گیری تحقیرآمیز و نسبت آن با صلح، در بهترین حالت، یک «صلح منفی» شکننده و مبتنی بر ترس و زور استوار است. دیگری در اینجا به عنوان غریبه ای خطرناک/پست شمرده می شود. این صلح، ناپایدار و مستعد انفجار است.

سطح ۳: یکسان سازی^۲

فشار سیستماتیک بر روی گروه های فرهنگی متفاوت برای رها کردن هویت، زبان و سنت های خود و جذب کامل در فرهنگ مسلط است. این پروژه اغلب تحت عنوان مقدس «ملت سازی» یا «وحدت ملی» پیش می رود. بازتولید خشونت پیامد غالب این نوع از مواجهه است. در این سطح معمولاً «خشونت فرهنگی» غالب است. این خشونت نامرئی اما قدرتمند، هویت ها را می ساید، زبان ها را خاموش می کند و تاریخ های متفاوت را حذف می نماید. حذف نمادها در این مرحله اتفاق می افتد. با حذف برخی نمادها، حذف فرهنگ ها اتفاق افتاده و زمینه را برای یکسان سازی فراهم می کند. پیامد آن، احساس از خود بیگانگی، بی هویتی، تحقیر و مقاومت پنهان یا فعال در میان گروه های هدف است (Kymlicka, 1995). نسبت آن با شهروندی، جهت گیری پیشا مدرنی و رعیت گونه و نسبت آن با صلح، ممکن است به ظاهری آرام و یکدست (صلح منفی) بینجامد، اما نارضایتی عمیق و احساس بی عدالتی، آن را به شدت آسیب پذیر می کند.

1 - Segregation

2 - Assimilation

دیگری در این وضعیت به‌عنوان فردی تصور می‌شود که می‌تواند شبیه «ما» شود. در این وضعیت هر بحران کوچکی می‌تواند این آرامش ظاهری را در هم بشکند.

سطح ۴: ادغام^۱

گامی فراتر از یکسان‌سازی که امکان حضور افراد گروه‌های اقلیت در نهادهای اصلی جامعه را فراهم می‌کند، اما شرط آن اغلب تطبیق فردی با هنجارهای غالب است؛ تمرکز بر فرد است نه گروه. پیامد آن بازتولید خشونت است. خشونت ساختاری ممکن است کاهش یابد، اما تبعیض غیر رسمی و انتظار همگون شدن باقی می‌ماند. این سطح می‌تواند یک «سقف شیشه‌ای» فرهنگی ایجاد کند. نژادپرستی پنهان اغلب خود را در این سطح نشان می‌دهد. نسبت آن با شهروندی، جهت‌گیری پیشا مدرنی و تبعیض آمیز و نسبت آن با صلح، زمینه‌ساز صلح منفی باثبات است. دیگری در اینجا به‌عنوان «مواد خام» برای تغییر محسوب می‌شود. درگیری مسلحانه محتمل نیست، اما شکاف اجتماعی و احساس نابرابری مانع تحقق همبستگی و صلح مثبت می‌شود.

سطح ۵: چند فرهنگی گرایی^۲

به رسمیت شناختن فعال و قانونی گروه‌های فرهنگی متفاوت به‌عنوان اجزای مشروع جامعه در این مرحله مورد تاکید است. این رویکرد حقوق جمعی را در کنار حقوق فردی می‌پذیرد و سیاست‌هایی برای حفظ و تقویت هویت‌های متفاوت تدوین می‌کند (پارخ^۳، ۲۰۰۶). بازتولید احترام، هسته مرکزی این سطح است. گذار از تحمل منفعل به احترام فعال است. با به رسمیت شناختن حقوق گروهی، کرامت اعضای آن گروه‌ها نیز به رسمیت شناخته می‌شود. این امر بی‌اعتمادی را کاهش و فضای گفتگو را افزایش می‌دهد. نسبت آن با شهروندی، تکمیل یکدیگر و نسبت آن با صلح، تقدم فهم چند فرهنگی به‌عنوان بستر ضروری و پیش‌نیاز صلح مثبت است. با کاهش خشونت ساختاری و فرهنگی، شرایط برای همکاری، اعتماد و مشارکت واقعی همه گروه‌ها فراهم می‌آید. دیگری در اینجا، به‌عنوان همشهری/هم‌وطن با هویت متمایز و حقوق برابر قلمداد می‌شود.



سطح ۶: شهروندی فراگیر^۱

عالی‌ترین سطح که در آن تنوع نه تنها به رسمیت شناخته می‌شود، بلکه به‌عنوان منبع اصلی غنا، تاب‌آوری و نوآوری جامعه مورد «افتخار» قرار می‌گیرد. شهروندی بر اساس وفاداری به اصول دموکراتیک مشترک، عدالت و تعهد به رفاه جمعی تعریف می‌شود، نه بر اساس تعلقات قومی یا فرهنگی خاص. بازتولید آن افتخار و شوق یادگیری است. فرهنگ‌ها به‌عنوان گنجینه‌ای غنی فرض می‌شوند. در این جامعه، فرهنگ‌های مختلف نه تنها «تحمّل» می‌شوند، که مورد کنجکاوی و اشتیاق برای یادگیری قرار می‌گیرند. تفاوت به‌عنوان گنجینه‌ای مشترک دیده می‌شود (بولدینگ^۲، ۲۰۰۰). نسبت آن با صلح، تجسم کامل صلح مثبت و پایدار است. صلح در اینجا وضعیتی پویا، عادلانه و مشارکتی است که بر پایه احترام متقابل و ارزش‌گذاری فعال تفاوت‌ها استوار شده است. دیگری در اینجا به‌عنوان منبع یادگیری، غنا و افتخار جمعی محسوب می‌شود.

سطح ۷: توسعه اجتماعی^۳

این سطح، عالی‌ترین نقطه بلوغ یک جامعه چند فرهنگی است. در اینجا، تنوع فرهنگی به موتور محرکه پیشرفت تبدیل شده است. جامعه‌ای که به این مرحله رسیده، نه تنها صلح مثبت و شهروندی فراگیر را تجربه می‌کند، بلکه از این بستر برای ایجاد چرخه‌ای از نوآوری، رفاه مشترک، تاب‌آوری و عدالت توزیعی پویا استفاده می‌کند (فاضلی، ۱۴۰۴). توسعه اجتماعی در اینجا به معنای ارتقای هماهنگ کیفیت زندگی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی است، به‌گونه‌ای که برابری فرصت‌ها، مشارکت کامل همه گروه‌ها و کاهش مداوم نابرابری‌های ساختاری را تضمین کند. بازتولید آن، نوآوری، رفاه مشترک و ثبات فعال است. در این سطح، جامعه به‌طور سیستماتیک از گنجینه دانش، چشم‌اندازها و خلاقیت ناشی از تنوع فرهنگی خود برای حل مسائل پیچیده، ایجاد فرصت‌های اقتصادی جدید و تقویت همبستگی اجتماعی استفاده می‌کند. تفاوت به یک مزیت رقابتی جمعی تبدیل می‌شود. نسبت آن با صلح مثبت، پویا، تولیدکننده و خودتقویت‌کننده است. صلح در اینجا، تنها به معنای نبود درگیری نیست، بلکه به معنای وجود شرایطی است که به‌طور فعال رفاه و پیشرفت را برای همگان تولید می‌کند. این صلح، عمیقاً در ساختارهای عادلانه و مشارکتی جامعه ریشه دوانده است. توسعه اجتماعی، یک تجربه زیسته از مشارکت مؤثر و بهره‌مندی عادلانه از ثمرات پیشرفت جمعی را به دنبال دارد. در این سطح است که گونه‌های پیشرو صلح

1 - Inclusive Citizenship

2 - Boulding

3 - Social Development

از جمله صلح‌رهایی بخش، فمینیستی و زیست‌محیطی تجلی واقعی پیدا می‌کنند. تفاوت اصلی این بخش با شهروندی را شاید بتوان در این عبارت خلاصه کرد که در این سطح جایگاه‌های غصب شده، به صاحبان اصلی و ترحم‌های ایجاد شده، به انسان‌بودگی‌های واقعی برخواهد گشت. توجه‌های به حاشیه‌رانده با تبعیض مثبت همراه خواهد بود. جدول شماره سه سعی دارد، به طور خلاصه، نسبت مفهومی صلح را با سطوح چند فرهنگی و شهروندی نشان دهد.

جدول شماره ۳- نسبت مفهومی صلح با سطوح چند فرهنگی و شهروندی

سطح	رویکرد به تنوع	منطق حاکم	رابطه با شهروندی	نتیجه برای صلح	پیامد اجتماعی - روانی غالب	خشونت مسلط
حذف	حذف فیزیکی/نمادین	خلوص و بقا	دیگری به عنوان دشمن/تهدید	جنگ، نابودی یا ناپایداری مطلق	نفرت، ترس، جمعی، دشمن سازی	خشونت مستقیم و فاجعه بار
جداسازی	تفکیک و انزوای اجباری	نظم مبتنی بر سلسله مراتب	دیگری به عنوان غریبه‌ای خطرناک/پست	صلح منفی شکننده و مبتنی بر زور	بی‌اعتمادی عمیق، کلیشه‌سازی، خشم	خشونت ساختاری (تبعیض نهادینه)
یکسان‌سازی	محو هویت و جذب اجباری	وحدت از طریق یکسان‌سازی و یکنواختی	دیگری به عنوان «مواد خام» برای تغییر	صلح منفی ناپایدار (آرامش ظاهری)	خشونت فرهنگی، از خودبیگانگی، مقاومت پنهان	خشونت فرهنگی (حذف نمادین)
ادغام	جذب فردی در جریان اصلی	وحدت از طریق تطبیق	دیگری به عنوان فردی که می‌تواند شبیه «ما» شود	صلح منفی باثبات تر	تحمل، بهبود نسبی هم زیستی، امکان پیشرفت فردی	خشونت ساختاری خفیف تر
چند فرهنگی گرای	به رسمیت شناختن حقوق گروهی	وحدت در عین کثرت	دیگری به عنوان همشهری با هویت متمایز و حقوق برابر	گذار به صلح مثبت، کاهش ریشه‌ای خشونت	احترام متقابل، اعتماد، آغاز گفتگوی واقعی	کاهش چشمگیر خشونت ساختاری و فرهنگی
شهروندی فراگیر	ارج نهادن و غنا بخشیدن	جامعه‌ای پویا بر پایه عدالت و دموکراسی مشارکتی	صلح مثبت: دیگری به عنوان منبع یادگیری، غنا و افتخار جمعی	صلح مثبت پایدار و تاب‌آور	افتخار به تنوع، شوق یادگیری متقابل، همبستگی عمیق	فقدان سیستماتیک خشونت
توسعه اجتماعی (صلح)	به کارگیری فعال تنوع به‌عنوان موتور محرکه پیشرفت	نوآوری، رفاه مشترک و پایداری از طریق هم‌افزایی فرهنگی	صلح پایدار (صلحی که خود رفاه و پیشرفت ایجاد می‌کند)	تحقق نهایی و عینی پیشرفت همه‌جانبه، عادلانه و پایدار که از هم‌افزایی تنوع فرهنگی، شهروندی فعال و نهادهای عادلانه سرچشمه می‌گیرد. برگشت جایگاه‌های غصب شده، به صاحبان اصلی و ترحم‌های ایجاد شده، به انسان‌بودگی‌های واقعی، تبعیض مثبت برای حاشیه رانده شده‌ها		

همان طور که در جدول شماره سه مشخص است، یک خط گسست اساسی بین چهار سطح اول و سه سطح آخر وجود دارد. سطوح حذف، جداسازی، یکسان‌سازی و ادغام صرف نظر از تفاوت‌های ظاهری، در یک اصل مشترک هستند: نفی حق متفاوت بودن. این نفی، چه از طریق حذف فیزیکی، چه به حاشیه‌رانی اجباری و چه محو هویتی، همواره نفرت و خشونت را (به شکل مستقیم، ساختاری یا فرهنگی) تولید و بازتولید می‌کند. در چنین شرایطی، صلح، حتی به معنای حداقلی آن (صلح منفی) یا ناممکن است یا بسیار شکننده. در مقابل، چند فرهنگی گرایی با شکستن این پارادایم نفی، پایه‌های یک جامعه مبتنی بر احترام را پی‌ریزی می‌کند. این احترام، از به رسمیت شناختن حقوق جمعی نشأت می‌گیرد، سنگ‌بنای اعتماد و تعامل سازنده است. بدون رسیدن به این سطح، گذار به صلح مثبت غیر ممکن است. با این حال، اوج این فرایند، شهروندی فراگیر است. در این سطح، «احترام و افتخار» ارتقا می‌یابد و هم‌زیستی به «شوق یادگیری فعال» تبدیل می‌شود. جامعه نه تنها تفاوت‌ها را می‌پذیرد، بلکه هویت جمعی خود را حول این تنوع و ارزش‌های دموکراتیک مشترک بازتعریف می‌کند. سطح شهروندی فراگیر، تجسم نهایی صلح مثبت است، صلحی که نه تنها فقدان منازعه است، بلکه وجود فعال عدالت، مشارکت، خلاقیت و رفاه مشترک است. در واقع این الگوی هفت سطحی نشان می‌دهد که توسعه اجتماعی یک شاخص بیرونی یا نتیجه‌گیری صرف نیست، بلکه بالاترین مرحله بلوغ در مدیریت تنوع است. حرکت در این طیف، حرکتی از انکار تنوع به سمت تحمل، به رسمیت‌شناسی، احترام، ارج نهادن و در نهایت بهره‌گیری فعال از آن برای پیشرفت جمعی است. به طور خلاصه می‌توان تبیین کرد که سطوح یک تا چهار، جامعه در حالت دفع، تحمیل یا صرفاً تحمل تنوع است. این سطوح مانع توسعه اجتماعی می‌شوند یا آن را ناقص و ناعادلانه می‌سازند. صلح در بهترین حالت، منفی و شکننده است. سطح پنج (چند فرهنگی گرایی)، نقطه آغاز گذار کیفی، با رسمیت بخشیدن به حقوق، بستر برای عدالت و صلح مثبت فراهم می‌شود. این سطح، در گاه ضروری برای دستیابی به سطوح بالاتر است. سطح شش، شهروندی فراگیر، جامعه هویت جمعی نوینی مبتنی بر ارزش‌های مشترک و احترام به تفاوت‌ها می‌سازد. این سطح، بستر نرم‌افزاری و هویتی لازم برای توسعه اجتماعی است. سطح هفت (توسعه اجتماعی، تجسم عینی و سخت‌افزاری) دستاوردهای سطوح قبل است. در اینجا، نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به طور سیستماتیک، هم از تنوع تغذیه می‌کنند و هم بازدهی آن را به شکل رفاه و عدالت برای همه توزیع می‌نمایند. صلح واقعی در این سطح رخ می‌دهد.



جمع‌بندی و دلالت‌هایی برای جامعه ایران

ایران یک کشور چند قومی، چند دینی، چند فرهنگی و چند زبانی است. این تکثر از نوع درون‌زا است. چند فرهنگی ایرانی از نوع کشورهای چند ملیتی همچون کانادا و آمریکا نیست؛ برون‌زا نیست. شاکله کشور ایران را اقوام متنوع و رنگارنگی تشکیل می‌دهند که همه آنها تحت لوای سرزمین ایران معنا پیدا می‌کنند. اما این به معنی عدم وجود تفاوت‌ها نیست؛ به معنی عدم تکثر نیست. از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب، ایران وجودی متکثر دارد. گویش‌های مختلف، آیین‌ها، مناسک، پوشش‌های متنوع و نیز وجود مذاهب و ارزش‌های خاص گروهی و قومی چنان گنجینه‌ای در وجود ایرانیان به ودیعه گذاشته که افتخار همگان را بر می‌انگیزاند. اما سوالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که سیاست‌های حاکم در دولت‌ها تا چه اندازه توانسته است از این تنوع به نفع صلح، شهروندی و توسعه پایدار «شوق یادگیری» استفاده کند.

بررسی تاریخ ایران معاصر، به‌ویژه دوره یکصد و پنجاه ساله اخیر (دوره قاجار، دوره پهلوی و پس از انقلاب)، وجود ابهام و شکاف در سیاست‌های حاکمان در ارتقای استقرار شهروندی و به تبع آن صلح پایدار را در میان جامعه چند فرهنگی ایران به وضوح نشان می‌دهد (مقصودی، ۱۴۰۰). سرکوب برخی ویژه فرهنگ‌ها^۱ و جماعات دینی و عقیدتی چه در دوره قاجار و چه در دوره پهلوی مشهود است. جهت‌گیری هر دو سلسله، میان سه طیف حذف، یکسان‌سازی و ادغام در نوسان بوده است. اقلیت‌های دینی به‌ویژه برخی از اقلیت‌ها از حقوق معمولی هم برخوردار نبوده‌اند. زنان و برخی طبقات اجتماعی همواره از دسترسی به حقوق عادی خود محروم بوده‌اند. افراد جامعه عمدتاً و به وضوح رعیت، و سلطان، سایه خدا خوانده می‌شده است. معیارهای مبتنی بر نگاه بالا به پایین و وجود نگاه سلسله مراتبی همواره وجود داشته است. سلطان، «مهر» و مردم همواره «کهر» بوده‌اند. لذا نسبت این دوره با ارزش‌های چند فرهنگی‌گرایی و شهروندی تا حدود زیادی معکوس بوده است.

به جرات می‌توان ادعا کرد که در این دو دوره، حاکمیت کمتر توانسته سیاست‌های خود را به ارزش‌های چند فرهنگی نزدیک کند. هر چند کورسوهایی هم در دوره قاجاری و هم در دوره پهلوی وجود داشت و بعضاً به آنها می‌توان استناد کرد. به‌عنوان نمونه در دوره قاجاری تصویب قانون مشروطیت در نوع خود،

۱- نویسنده از اطلاق واژه خرده فرهنگ به فرهنگ‌ها به جهت نگاه تحقیرآمیز و سلسله مراتبی پرهیز کرده و از واژه ویژه فرهنگ استفاده می‌کند.

رگه‌هایی از ارزش‌های چند فرهنگی و شهروندی را احیا کرد. هر چند در ادامه با به توپ بسته شدن مجلس و حوادث پس از آن، ایران مجدداً برگشت به عقب داشت و از ارزش‌های توسعه و شهروندی فاصله گرفت. اما آنچه که مایه امیدواری است، سیاست مشروطه‌خواهی توانست در میان لایه‌های مختلف مردم از جمله روشنفکران ایرانی تا به امروز ادامه و گسترش پیدا کند.

در دوره پهلوی اول، اقدامات نسبتاً قابل توجهی برای متشکل ساختن کشور ایران صورت گرفت، اما رونمایی از شعار «روح واحد و نامتکثر ایرانی» که از سوی رضاخان مطرح شد، باعث نگرش کاهش‌گرایانه به هویت ایرانی شد که متعاقب این سیاست، کوچاندن اجباری بسیاری از اقوام و فرهنگ‌های ایرانی از شهرها و استان‌های خود به استان‌های دیگر شد (صادقی، ۱۳۹۱). این سیاست با هدف متحد ساختن ایران اتخاذ شد، اما در عمل منجر به سیاست «حذف و یکسان‌سازی» شد. این سیاست در عمل شکست خورد و موجب بروز نارضایتی‌ها در میان اقوام و فرهنگ‌های ایرانی شد. ایرانیان رانده شده از قوم و فرهنگ خود، نه تنها هویت قومی خود را فراموش نکردند، بلکه در مقاصد جدید هویت‌های جدیدی از قومیت و فرهنگ خود را شکل دادند. نمونه بارز آن شکل‌گیری ترک‌ها در مناطق و استان‌های مرکزی ایران و کردها در مناطق شمالی و شمال شرقی ایران بود. سیاست یکسان‌سازی دیگری که در این دوره مشکل‌ساز شد، سیاست حذف حجاب بود. جامعه دینی آن زمان ظرفیت این نوع سیاست‌ها را نداشت و این سیاست نیز عملاً شکاف میان دولت و ملت را بیش از پیش گسترش داد.

سیاست پهلوی دوم را هم می‌توان در چهار طیف اولیه سطوح چند فرهنگی به طور هم‌زمان مشاهده کرد. حذف، طرد، یکسان‌سازی و چند فرهنگی‌گرایی. در این دوره موضوع ادغام خیلی مورد توجه نبود. حذف رقبای سیاسی، نگاه سلسله‌مراتبی به افراد و گروه‌ها، ایجاد سازمان‌های مخوف و وجود تفتیش عقاید از یک سو در قالب سه طیف اول چند فرهنگی دسته‌بندی می‌شوند. این سه مرحله، در تضاد با ارزش‌های چند فرهنگی‌گرایی است. از سوی دیگر توجه به آزادی‌های مدنی، گسترش سوادآموزی و بهداشت، ایجاد ارتباطات بین‌المللی، توجه به ارزش‌های چند فرهنگی‌گرایی را آشکار می‌کند. لذا همان‌طور که مشاهده می‌شود، ابهام در تدوین سیاست‌ها و نبود یک سیاست منسجم معطوف به شهروندی در این دوره از حکومت پهلوی هم به روشنی مشهود است.

دوره بعد از جمهوری اسلامی، از حیث توجه به ارزش‌های چند فرهنگی، نمونه ویژه‌ای است، زیرا می‌توان تمامی سطوح هفتگانه چند فرهنگی را در طول این دوره مشاهده کرد. مقابله و نوع مواجهه یکسان‌ساز با



برخی از ادیانی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشده در کنار توجه برابر به حقوق اقوام در دسترسی به آموزش و بهداشت و حتی حق انتخاب، از ویژگی‌های این دوره به حساب می‌آید؛ نوعی آشوبناکی که محقق را ناتوان از ارائه تحلیلی منسجم از سیاست‌های اتخاذ شده می‌کند. مواجهه با دگراندیشان و نگاه‌های مبتنی بر حذف از یک سو، تدوین و ارائه لایحه شهروندی از سوی دیگر در همان زمان، آشوبناکی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. لذا به صورت خلاصه می‌توان ادعا کرد که با گذشت حدود نیم قرن از عمر این دوره، تلاش برای روا داری و زیست مسالمت‌آمیز اقوام و فرهنگ‌ها و تدریس زبان‌های قومی، نشان از توجه به ارزش‌های چند فرهنگی‌گرایی و شهروندی دارد. در عین حال وجود سیاست‌های انقباضی در خصوص نوع پوشش افراد، ایجاد محدودیت در تبشیر عقاید ادیان و مذاهب غیر مسلط، ایجاد محدودیت در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و ارتباطی، نوع مواجهه با ادیان و مذاهبی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده/نشده، نیازمند توجه به ارزش‌های چند فرهنگی و شهروندی به‌ویژه شهروندی انتقادی و توسعه‌گراست؛ رویکردی که تاریخ باستان ما نیز حکایت از آن دارد. منشور کوروش دربردارنده برخی مفاهیم اولیه مرتبط با صلح و حکمرانی و حقوق افراد است. نوع مواجهه وی با سایر ادیان و تساهل و تسامح وی، تاکید مفاخر سرزمینی ایران بر دیگری‌ها، «بنی آدم اعضای یکدیگرند» سعدی، نمونه بارز و جهانی آن و در دوره‌های معاصر تدوین قانون اساسی مشروطه، همه و همه نشانگر این است که سرزمین ایران همواره پتانسیل بالایی در ایجاد صلح و حاکمیت مبتنی بر شهروندی چند فرهنگی دارد. مسیر پیش روی ایران برای دستیابی به توسعه اجتماعی پایدار، نیازمند گذار آگاهانه و برنامه‌ریزی شده از سطوح فعلی (که ترکیبی از رویکردهای حذف، طرد، یکسان‌ساز، ادغامگر و در برخی حوزه‌ها چند فرهنگی محدود است) به سمت سطوح بالاتر (شهروندی و توسعه همه جانبه) است. به نظر می‌رسد این گذار می‌تواند سه مرحله کلیدی را طی کند؛ الف) تدوین و تصویب سیاست‌های چند فرهنگی‌گرایانه در مراجع رسمی کشور (جهت رسیدن به سطح ۵)؛ ب) تقویت گفت‌وگو و نهاد‌های شهروندی فراگیر که وفاداری ملی را بر مبنای اصول عدالت و دموکراسی مشارکتی بازتعریف کند (رسیدن به سطح ۶)؛ ج) طراحی نظام‌های اقتصادی و اجتماعی هم‌افزا که بتوانند ظرفیت‌های تمام مناطق و گروه‌های فرهنگی را به محرک‌های توسعه ملی تبدیل کنند (حرکت به سمت سطح ۷). به نظر می‌رسد، بدون عبور از این سطوح، توسعه اجتماعی در ایران همواره با هدر رفت سرمایه انسانی و فرهنگی ناشی از نادیده گرفتن یا مدیریت ناکارآمد تنوع روبه‌رو خواهد شد و صلح داخلی آن نیز در مواجهه با بحران‌ها آسیب‌پذیر باقی خواهد ماند. صلح در جامعه چند

فرهنگی، صرفاً غیاب جنگ نیست بلکه حضور فعال شرایطی است که در آن همه اعضای جامعه - صرف نظر از پیشینه فرهنگی - بتوانند در توسعه اجتماعی مشارکت کرده و از ثمرات آن بهره‌مند شوند. این نوع صلح، هم محصول توسعه اجتماعی عادلانه است و هم شرط لازم برای تحقق آن. صلح نه صرفاً به معنای فقدان خشونت، بلکه به عنوان بستری فعال و پویا برای تعامل سازنده، عدالت اجتماعی و شکوفایی انسانی در جامعه‌ای متنوع دیده می‌شود. سیاست‌های حکومت در جامعه ایران باید تلاش خود را برای مشارکت همه اقوام و فرهنگ‌ها از یک سو و نیز همه ادیان و مذاهب بدون هیچ گونه سلسله مراتبی در توسعه کشور، هموار سازد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- انجیل
- تیلور، چالرز، و هابرماس، یورگن (۱۳۹۲). چند فرهنگی گرایی و بررسی سیاست شناسایی. ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، انتشارات رخداد نو.
- جمعی از نویسندگان (۱۴۰۲). هم‌اندیشی عدالت آموزشی در حکمرانی آموزش و پرورش. گردآوری ابراهیم عباسپور، انتشارات مرکز پژوهش‌های علوم انسانی صدرا.
- ریس، ریچارد (۱۳۹۹). چند فرهنگی گرایی و آموزش. ترجمه علیرضا صادقی و طاهره شیرکوند، انتشارات رشد فرهنگ.
- صادقی، علیرضا (۱۳۹۱). ویژگی‌ها و ضرورت‌های تدوین برنامه درسی چند فرهنگی در ایران: بررسی چالش‌ها و ارائه راهبردها. مجله راهبرد فرهنگ، ۱۷ و ۱۸.
- صادقی، علیرضا (۱۳۹۶). تبیین الگوی مفهومی چند فرهنگی، صلح و عدالت اجتماعی با تاکید بر زمینه ایران، سخنرانی در انجمن جامعه‌شناسی ایران. دانشگاه تهران.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۴۰۴). صلح ایرانی: در جستجوی صلح در ایران امروز. انتشارات هم‌رخ.
- فکوهی، ناصر (۱۴۰۰). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی. تهران: نشر نی.
- قرآن
- کی‌ملیکا، ویل (۱۴۰۲). شهروندی چند فرهنگی: نظریه‌ای لیبرالی در باب حقوق اقلیت‌ها. ترجمه ابراهیم اسکافی. انتشارات شیرازه.
- مجلسی، فرویدن (۱۳۹۷). دموکراسی دروغ نیست. انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- مقصودی، مجتبی (۱۴۰۰). تحولات سیاسی-اجتماعی ایران. چاپ دهم. تهران: روزنه.
- مقصودی، مجتبی (۱۴۰۳). انجمن علوم سیاسی ایران و سیاست‌ورزی؛ از اندیشه آرمان‌شهری تا واقع‌گرایی. تهران: انتشارات شورآفرین.



- واتسون، سی دبلیو (۱۳۸۳). کثرت‌گرایی فرهنگی. ترجمه حسن پویان. انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

منابع غیر فارسی

- Abu-Nimer, M. (2001). Conflict resolution, culture, and religion: Toward a training model of interreligious peacebuilding. *Journal of Peace Research*, 38(6), 685-704.
- Badamchi, M. (2025). Can Kymlicka's liberal multiculturalism be exported to Iran? The challenge of multi-national federalism and the neglected role of religion. In J.-F. Caron & F. Boucher (Eds.), *Multicultural citizenship: Legacy and critique* (pp. 175-198). Routledge.
- Banks, J. A. (2004). *Handbook of Research on Multicultural Education* (2nd ed.). Jossey-Bass.
- Boulding, E. (2000). *Cultures of peace: The hidden side of history*. Syracuse University Press.
- Doyle, M. W. (1983). "Kant, Liberal Legacies, and Foreign Affairs." *Philosophy & Public Affairs*, 12(3), 205-235.
- Eliassi, B. (2024). Minoritized communities in Iran: The struggle for unconditional equality. *Iranian Studies*, 57(2), 1-6.
- Farahani Najme, K. (2024). Hope amid violence: Youths' agency and learning experiences to transform social conflicts in non-democratic settings. *International Journal of Social Pedagogy*, 13(1), 1-18.
- Fukuda-Parr, S. (2003). The human development paradigm: operationalizing Sen's ideas on capabilities. *Feminist Economics*, 9(2-3), 301-317.
- Galtung, J. (1969). Violence, peace, and peace research. *Journal of Peace Research*, 6(3), 167-191.
- Ide, T. (2020). "The Dark Side of Environmental Peacebuilding." *World Development*, 127, 104777.
- Kant, I. (1795). *Perpetual Peace: A Philosophical Sketch*.
- Kymlicka, W. (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford University Press.
- Lederach, J. P. (2005). *The Moral Imagination: The Art and Soul of Building Peace*. Oxford University Press.
- Martikainen, J., Farahani, H., & Musavi, S. N. (2025). Making sense of life in Iran: Afghan refugee youths' social representations through an arts-based approach. *Journal of Community & Applied Social Psychology*, 35(2), e70012.
- McLaren, P. (1994). Multiculturalism and Postcolonial Critique. In *Between Borders* (pp. 192-204). Routledge.
- Parekh, B. (2006). *Rethinking Multiculturalism: Cultural Diversity and Political Theory* (2nd ed.). Palgrave Macmillan.
- Race, R. (2015). *Multiculturalism and Education*. Open university.
- Richmond, O. P. (2014). *Peace: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.
- Robinson, O. C. (2026). Deductive qualitative research: an integrative approach to designing studies. *Qualitative Research in Psychology*, 1-25.
- Russett, B., & Oneal, J. R. (2001). *Triangulating Peace: Democracy, Interdependence, and International Organizations*. W.W. Norton.
- Salimi, E. A., & Rahimi Rad, M. (2024). Nurturing multiculturalism in Iranian EFL teacher education: An in-depth scrutiny of experts' and teachers' perceptions. *Asian-Pacific Journal of Second and Foreign Language Education*, 9(1), 1-22.
- Sjoberg, L. (2015). "Gender and Peace." In *The Palgrave Handbook of Gender and Development*. Palgrave Macmillan.

- Stewart, F. (2010). Horizontal inequalities and conflict: Understanding group violence in multiethnic societies. Palgrave Macmillan.
- Taylor, C. (1992). Multiculturalism and "The Politics of Recognition". Princeton University Press.
- UNESCO. (2014). Global citizenship education. Preparing learners for the challenges of the 21st century.
- United Nations UNESCO. (2009). Investing in Cultural Diversity and Intercultural Dialogue. UNESCO Publishing.